

درباره توسعه فرهنگی

سابقه

توسعه فرهنگی مفهومی است که در سالهای اخیر به کار برده شده است و تا آنجا که اسناد و اطلاعات در اختیار هستند مباحث مربوط به آن از یک دهه پیش شکل گرفته است. این مفهوم از همان آغاز، نطفه بحث‌های مخالف را نیز در درون خود پروراند که تا این هنگام نیز ادامه دارد. با این وجود ما شاهد به کار گرفتن روزافزون این مفهوم هستیم لیکن به معنای گونه‌گون.

در این مقال کوشش بر آنست که با به یاری گرفتن اسنادی که در این زمینه منتشر شده‌اند و معمولاً در دسترس عموم نیستند، اطلاعات لازم برای فراهم آوردن بحثی گسترده در اختیار گذاشته شود.

دوبرخورد به مسئله

از هنگامی که بحث‌های مربوط به سیاست و توسعه فرهنگی در سطح بین‌المللی جریان یافت بر

نهایی این میزگرد چنین می‌خوانیم: "در تمدنی که تحت استیلای تکنولوژی قرار گرفته‌است، اقدام فرهنگی^(۱) نقشی فزاینده ایفاء می‌کند، و با هدف بخشیدن به کارآموزی و کوشش علمی آنها را تکمیل می‌کند. اقدام فرهنگی تضمینی ایجاد می‌کند که توسعه در خدمت روان قرار بگیرد. دیگر کافی نیست که تنی چند برای گستردن ارتباط میان نخبگان کارهایی انجام بدهند یا که کارشناسان متقابلاً "غنا و مزیت تمدن‌های همسایه را تمجید کنند. اقدام فرهنگی متوجه همهٔ مردمان است تا به زندگی فرهنگی دسترسی داشته باشند و سهمی فعال در آن بیابند. توسعهٔ فرهنگی باید اکنون به پیشرفت تکنولوژیک و علمی برسد و همراه با آن گام بردارد. توسعهٔ فرهنگی باید به تدریج در تمامی سیاستهای

نقش و مسئولیت‌های دولت در حوزه فرهنگ تأکید شد. به نظر طراحان مسئله - که مرکز سازمانی آنها در یونسکو بود - دولت‌هایی بایست در همگانی کردن فرهنگ یکوشند و نگذارند که فرهنگ در حوزهٔ نخبگان محدود و محبوس بماند. چنین سیاستی فرصت‌های بسیار برای مشارکت فعال مردم در زندگی فرهنگی فراهم می‌آورد.

برای نخستین بار در دسامبر سال ۱۹۶۷ میزگردی مرکب از کارشناسان بیست و چهار کشور به توسط یونسکو در موناکو تشکیل گردید تا به گفتگو دربارهٔ مسائل مربوط به سیاستهای فرهنگی بپردازد. شرکت‌کنندگان در این میزگرد که به اعتبار شخصیت خود دعوت شده بودند سوابق کاری گونه‌گونی داشتند: مسئولان فعالیتهای فرهنگی در سطح ملی، کارشناسان علوم اجتماعی و انسانی، هنرمندان و نمایندگان سازمانهای غیردولتی. در مقدمهٔ سند

توسعه در امتداد سیاستهای مربوط به فعالیتهای آموزشی و علمی جای خود را بیاورد" (۲)

در همین مجمع اظهار شد که توسعه اقتصادی و اجتماعی باید دست در دست توسعه فرهنگی به پیش برود. جریان پیشرفت اقتصادی به طور کلی در حوزه فرهنگی منعکس می‌گردد و فعالیت فرهنگی انگیزاننده زندگی اقتصادی است. به نظر شرکت کنندگان در این مجمع برنامه سوادآموزی و توسعه فرهنگی یک کل غیرقابل تفکیک را تشکیل می‌دهند و پیشرفت فرهنگی همه مردم به جنبش سوادآموزی نیز نیرو می‌بخشد.

نتایج میزگرد یاد شده بر چند نکته تأکید دارد:

۱ - اهمیت نقش اقدام فرهنگی در تکمیل برنامه‌های آموزشی و علمی.

۲ - ایجاد امکانات برای همه مردم به منظور دسترسی به زندگی فرهنگی و به عهده داشتن سهمی فعال در آن.

۳ - توسعه فرهنگی همراه با پیشرفت تکنولوژیک گام بردارد.

۴ - فعالیت فرهنگی توفیق توسعه اقتصادی را تضمین می‌کند و باید همپای آن به پیش برود.

در این برداشت نخستین، مشاهده می‌کنیم که به اهمیت اقتصادی فعالیتهای فرهنگی توجه می‌شود تا این شبهه را که فرهنگ امری است تجملی از میان

بردارند. این نقطه نظر یعنی نقش موثر فرهنگ در کامیابی توسعه عمومی دراستاد و مجامع بعدی مقامی مرکزی می‌یابد و چون سلاحی در دست مسئولان امور فرهنگی در برابر برنامه‌ریزان اقتصادی به کار می‌رود. می‌بایست به برنامه‌ریزان توسعه اقتصادی که همه چیز را در رشد مادی می‌نگریستند ثابت کرد که تنها به مدد ابزار مادی نمی‌توان به اعتلای جامعه انسانی دست یافت و باید بپذیرند که فرهنگ نه تنها به کامیابی برنامه‌های اقتصادی مدد می‌رساند بلکه یکبختی انسان را نیز در همه این برنامه‌ها در نظر دارد. از اینرو نگرستن به اقدام فرهنگی چون چیزی تجملی حتی به زیان عمل اقتصادی است.

پذیرفتن استدلالهای فوق بی‌تردید ما را به سوی برنامه‌ریزی فرهنگی سوق می‌دهد؛ اصطلاحی که به همان اندازه مفهوم توسعه فرهنگی، مورد تردید فرهنگ‌دوستان و فرهنگ آفرینان قرار گرفت. گروهی از اینان مرتبط کردن فرهنگ با امور اقتصادی را کاری نادرست می‌دانند و به کاربرد معیارهای اقتصادی را در زمینه‌های فرهنگی زیان‌آور. به نظر عده‌ای فرهنگ والاتر از آن است که با توسعه اقتصادی سنجیده شود و به عنوان ابزاری کمکی برای برنامه‌ریزی توسعه عمومی به کار گرفته شود. مضافاً این که اگر امر برنامه‌ریزی در حوزه فرهنگ راه بیاید دیوان - سالاران و سیاستمداران فرصت می‌یابند محتوای

فرهنگ را نیز تعیین کنند و خسارهای بسیار به بار آورند. اگر چنین کاری واقعیت یابد به نظر اوژن یونسکو "هنرمندان به اشاعه‌دهندگان افکار رسمی آنان و مدافعان ایدئولوژیهایشان تبدیل خواهند شد" (۳).

این نگرانی زمینه‌های تاریخی بسیاری دارد و نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. نظارت بر کار هنرمندان و فرهنگ‌آفرینان گاه چنان زیان‌هایی به آفرینش هنری زده است که اصولاً "هنر نوع برنامه - ریزی مرتبط با فرهنگ را مورد پرسش قرار داده است. توسعه فرهنگی چون در ارتباط با توسعه اقتصادی است و در چارچوب یک برنامه، توسعه عمومی مطرح می‌گردد. در امر برای دولت و در نتیجه دیوان‌سالاران و سیاستمداران بازمی‌کند و اینان را حاکم بر سر نوشت فرهنگ‌آفرینان. در چنین جایی آیا می‌توان به سود توسعه فرهنگی به میدان آمد و به یاری سیاستمداران و دیوان‌سالاران شتافت. این کار آیا به معنای تسلط این گروه بر هنرمندان نیست؟ اوژن یونسکو در تحلیلی

که از کنفرانس وزیران فرهنگ اروپا در هلستینکی می‌کند چنین می‌نویسد: "کارکردن آفرینندگان برای کارمندان که به جای آفرینندگان می‌اندیشند یکسره نقض غرض است و این گمراهی از آنجا بیشتر می‌شود که ماموران، دیوان‌سالاران و سیاستمداران کاری نمی‌کنند جز تکرار آنچه که آفرینندگان دیگری در زمان دیگری تصور کرده‌اند." (۴)

گونه‌گونی دریافت

توسعه فرهنگی دقیقاً به چه معناست؟ سالیهای اخیر نشانگر انتشار اسناد مختلفی در باره آنست. تفسیرها گرچه در مواردی عناصر مشابهی را در بر می‌گیرند لیکن با توجه به شرایط فرهنگی کشورها و قاره‌ها نشان‌دهنده تفاوت‌هایی نیز هستند.

در سندی که برای کنفرانس بین‌الدول درباره سیاست‌های فرهنگی در اروپا (که در ژوئن ۱۹۷۲ در شهر هلستینکی برگزار گردید) فراهم آمد نوشته شده است که یک نظریه پذیرفته شده در باره توسعه فرهنگی وجود ندارد. (۵)

2. Cultural Policy, a preliminary study, Unesco 1969.

۳- فرهنگ و زندگی شماره ۱۵ ص ۷۴

نشریه دبیرخانه شورای عالی فرهنگ و هنر

۴- همانجا ص ۷۴

5. Intergovernmental Conference on Cultural policies in Europe. Helsinki 19-28 June 1972 - SHC/Eurocult/9.

به نظر تهیه‌کنندگان این سند توسعه فرهنگی هم هدف است و هم فراگرد. هدف است از آنروکه یک جامعه را قادر می‌سازد به خلق زندگی و محیط خود بپردازد یعنی مشارکت. اما فراگرد توسعه فرهنگی به معنای مشارکت تنها نیست و باری بیش از آن دربر دارد. مشارکت هنگامی با ارزش می‌شود که مبنای انتقادی داشته باشد و سرچشمه‌های تعبیر را تقویت کند. چنین دریافتی هم معنای اومانستی و هم معنای اجتماعی فرهنگ را در بر می‌گیرد.

کشورهای اروپایی شرکت‌کننده در کنفرانس هلسینکی در سند نهایی کنفرانس متفقا "توسعه فرهنگی را به عنوان جز" لاینفک توسعه عمومی دانستند و سیاست فرهنگی را عامل اساسی در توسعه اجتماعی و اقتصادی هر ملتی برشمردند. (۶) در همین سند شرکت‌کنندگان اظهار می‌کنند که بدون توجه به ساخت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای شرکت‌کننده، فرهنگ به معنای وسیع آن در زمان ما بخش جدایی‌ناپذیر زندگی روزمره شده است. در همین کنفرانس بر نقش و مسئولیت مقامات دولتی در زمینه سیاست فرهنگی تاکید گردید. در اینجا باید یادآور شد که کلیه کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی نیز در کنفرانس مزبور شرکت داشتند و اگر به ساخت‌های متفاوت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی اشاره می‌شود به همین

خاطراست.

در گزارش کمیسیون امور فرهنگی برنامه ششم فرانسه (۱۹۷۵ - ۱۹۷۱) در مورد توسعه فرهنگی چنین می‌خوانیم: "توسعه فرهنگی یک جامعه در یک لحظه معین از رشد اقتصادی و اجتماعی آن باید چگونه روابط متقابل انسان و جامعه مورد نظر را تعیین کند. به این معنی که حد خودمختاری شخص، تواناییش را برای تثبیت خود در جهان، برقراری ارتباط با دیگران و مشارک مستمر در جامعه و در عین حال توانایی رها کردن خود از جنگ آن را می‌باید نشان دهد. گرچه اعضای کمیسیون ممکن است دارای عقاید سیاسی متفاوت باشند اما پاره‌ی از ارزشهای فردی و اجتماعی برای همه آنان گرانقدر است و همه آنان رشد فرهنگی را نهایت رشد و توسعه اقتصادی می‌دانند." (۷)

زاینکه متقابل فرد و جامعه مسئله‌ی است که دویند فوق‌الذکر به آن توجه خاص دارند. جامعه‌ی که نتواند افراد خود را به مشارکت خلاق وادارد، نه تنها توسعه اقتصادی را بدون هدف دنبال می‌کند بلکه همین توسعه اقتصادی را نیز نمی‌تواند همواره به پیش براند. انسان باید به نظر تهیه‌کنندگان دو سند قبلی، هدف توسعه اقتصادی باشد و نتواند نه تنها برای بهروزی جامعه خود بکوشد، بلکه فرصت تعبیر و حتی رهایی از آن را به هنگامی که با آن

نمی شود. (۸)

به نظر شورای اروپا جامعه امروزین برای نخستین بار در تاریخ می تواند امکانات توسعه انسانی را در دسترس همه افراد قرار دهد و باید به طور منظم شرایط دموکراتیک برای توسعه فرهنگی ایجاد کند. سیاستهای فرهنگی در اروپا اکنون در حال گذار از مرحله سیاست سنتی حفظ به مرحله جدید سیاست سازمان دهی در آینده است. خصوصیات این دو سیاست به شرح زیر است:

سیاست فرهنگی سنتی

هدف چنین سیاستی افزایش شناخت جهانی از آثار و ازمیراث فرهنگی است که ارزشهای نخبگان را بیان می کند. در اینجا هدف آنست که فرهنگ به مدد اشکال سنتی چون موزه، کتابخانه و تئاتر در دسترس مردم قرار بگیرد. از اینرو تاکید بر "عرضه است و هدف افزایش" مصرف فرهنگی است. مراکز

همسازی ندارد داشته باشد. این نکات گرچه در آراء بسیاری از فیلسوفان پیش از این هم آمده است، گرد آوردن آنها تحت عنوان توسعه فرهنگی به هیچ روی از قدر آنها نمی کاهد و حتی به ما این امکان را می دهد که کوشش کنیم با تفسیری جدید در ارتباط با نظریه توسعه اقتصادی به ارجح و اعتبار آنها با افزایش و ابعاد تازه ای را در این رابطه بیابیم و برجسته کنیم.

اجازه دهید کار واریسی اسناد را ادامه دهیم. به نظر شورای اروپا که در سالهای اخیر نیز به مسئله توسعه فرهنگی پرداخته است فکر توسعه فرهنگی مناسبت جدیدی دارد و به طور اساسی دارای دوزیمتیه دهنی است:

از یکسو گرایش انتقاد آمیز به مفهوم سنتی فعالیتها و امور فرهنگی

و از سوی دیگر این اعتقاد که جامعه ما به بخشهای اقتصادی، اجتماعی و آموزشی محدود

6. Intergovernmental Conference on Cultural Policies in Europe. Final Report. Helsinki 19-28, June 1972, Unesco.

7. فرهنگ و زندگی ش. ۱۵ ص. ۷۶

8. Cultural cooperation, an experiment. Strasbourg, April 1972, p.18, printed in Belgium by Presses Universitaires de Bruxelles, Brussels.

فرهنگ و زندگی

سیاست فرهنگی جدید

هدف هر سیاست فرهنگی که به دموکراتیزه کردن فرهنگ گرایش دارد و می خواهد توسعه فرهنگی افراد را اعتلا بخشد باید متکی بر مشاهده رفتار و تحقیق در زمینه آرزوها باشد و به تقاضاها اعتنا کند. باید به فرهنگی که تجربه می شود راه داد، فرهنگی که بر روند یادگیری فرهنگی تأکید دارد و شرایط هر فرد را در نظر دارد. از این نقطه نظر هر چیزی که برای فرد معنایی داشته باشد فرهنگی است، هر چیزی که به او لذت ارزانی دارد و به توسعه او مدد برساند. از اینرو توسعه فرهنگی چیزی است بیش از مصرف فرهنگی. توسعه فرهنگی مبتنی بر یادگیری است که خود اساساً از تحصیل آموزشهای تخصصی ترکیب می گردد. فرهنگ گروه مجموعه نشانه‌هایی است که آدمی از طریق آنها تعیین وضع خویش در جهان می بردارد و بنا به نیاز، استعداد و قابلیتش در آن غوطه می خورد تا خود را بیان کند. توسعه فرهنگی در تحلیل نهایی بستگی دارد به غنی کردن و شکل دادن فرهنگ شخصی هر فرد به نحوی که او را قادر سازد خود را بیان کند و فرهنگ خود را تولید کند. بدون طی دوره یادگیری، فرد درجهانی غرق می شود که در آن نه سهمی دارد و نه آن را درک می کند. از یک نقطه نظر عملی

فرهنگی (خانه‌های فرهنگ) نشانگر چنین سیاستی هستند. لیکن باید پذیرفت که این مراکز در شکل کنونی خود تقاضای عمومی را برآورده نمی کنند و تنها مورد توجه بخشی از مردم هستند. آنها فرهنگ برای فرهیختگان فراهم می کنند. اگر "خانه‌های فرهنگی" و تئاترهای "مردمی" موفق به نفوذ در بخشهای جدیدی از جمعیت شده‌اند به آن خاطر است که مخاطبان مادارای خصوصیات یکسان نیستند. ما با گروههای متنوعی از مخاطبان روبرو هستیم. به جای عرضه فرهنگی یکسان، مهتمتر و حتی اجتناب‌ناپذیر آنست که گسترده‌ترین امکانات انتخاب را به وجود آوریم.

سیاست فرهنگی سنتی به افزایش جذب فرهنگ به وسیله طبقات فرهیخته توجه دارد. این به خودی خود خویست اما چیزی بر توسعه فرهنگی دیگر بخشهای جمعیت نمی افزاید. این یک واقعیت است که اکثریت مردم به فرهنگ سنتی به میزانی اندک توجه دارند و از تجهیزات گروهی (چون موزه، کتابخانه و...) کمتر استفاده می کنند. اگر بخواهیم از لحاظ "مصرف" فرهنگی به مسائل بنگریم مهتمتر آنست که به بازاری که صنایع فرهنگی ایجاد کرده‌اند بپردازیم و تلویزیون را با اهمیت‌تر از چند تئاتر و تالار کسرت بدانیم. (۹)

هرچیزی که فرد را قادر سازد وضع خود را در جهان و در برابر دیگران درست تعیین کند جنبه فرهنگی دارد. هرچیزی فرهنگی است که فرد را به درک بهتر موقعیت خود قادر سازد به شکلی که اگر ضروری باشد بتواند در آن تجدید نظر و بر آن غلبه کند.

برای آسیاییان توسعه فرهنگی به نکته‌های دیگری نیز توجه دارد: چگونگی برخورد به میراث فرهنگی، تاکید بر هویت ملی و همچنین اتخاذ سیاستی فرهنگی که به امحاء عقب ماندگی بیانجامد. همه دارای اهمیت اند. مسئله اساسی اینست که چگونه می‌توان سنت را حفظ کرد و به پیشرفت دست یافت. و با چگونه می‌توان به سوی پیشرفت همه جانبه گام برداشت و جامعه‌ای بناتهاد که با ارزشها و میراثهای فرهنگی همساز باشد؟ اگر قرار باشد از همه آنچه که از گذشته باقی مانده است حراست شود در آن صورت مشکلی وجود نخواهد داشت و یا حداقل از نظر صوری دشواریها به یکباره کنار می‌روند. لیکن درست به آن علت که هم پاسداری از همه میراثها غیر ممکن است و هم حفاظت و مراقبت از برخی از آنها گاه غیر ضرور و گاه باز دارنده است، آسیاییان با مسئله انتخاب روبرو می‌شوند. و این انتخاب کاری است پس دشوار که در نهایت هویت فرهنگی یک قوم را تعیین می‌کند. کشورهای در حال توسعه به ویژه آنها که زیر سلطه بیگانه بوده اند به طور جدی با

این مسئله مواجه هستند و در عین حال ناگزیر از انتخابند. اگر این انتخاب آگاهانه انجام نشده باشد ناچار در جریان دگرگونیهایی که در جامعه رخ می‌دهد و گاه به بدترین شکلی، صورت خواهد گرفت. پس کدام عناصر میراث فرهنگی را باید زنده نگاه داشت و از آنها پاسداری کرد؟ در اسناد کنفرانس وزیران فرهنگ آسیا که به سال ۱۹۷۳ در جوجاکارتا برگزار گردید، توسعه فرهنگی از دودیدگاه مورد بررسی قرار گرفت. نخست توسعه فرهنگی به عنوان عامل هویت ملی مطرح شد و سپس از توسعه فرهنگی به عنوان ابزار تغییر اجتماعی یاد شد.

در این اسناد به کشورهای در حال توسعه توصیه می‌شود به تحلیل مستقلی از وضعیت سیاسی فرهنگی شان که هدفش شناساندن فرهنگ ملی، ارزیابی مجدد میراث فرهنگی و انطباق آن با حوائج امروزی باشد، بپردازند، زیرا آنها بدین وسیله است که می‌توانند از مدل توسعه اروپایی - آمریکایی اجتناب کنند و راه دیگری بیابند. (۱۰) به نظر عده‌ای "فرهنگهای سنتی عواملی را در بر می‌گیرند

۹- همانجا ص. ۲۰

۱۰- توسعه فرهنگی ص. ۶-۷

نشریه دفتر مطالعات و برنامه ریزی فرهنگی -

وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۵۳

که با شرایط زندگی مردم کشورهای در حال توسعه "نامطبق" است. بنابراین در مواردی دیده می شود که پافشاری بسیار برای سنتها مانع از ورود کشور به دنیای نوین می گردد. گفته می شود که نیاز به حفظ سنتهای "غریب" یا "رنگارنگ" به هر قیمت ممکن معمولاً از طرف جهانگردانی توصیه می شود که هیچگونه تعهد و مسئولیتی ندارند. حال آنکه از نظر مردم یک کشور، هر چند سنتها به طور کلی والا و گرامی به شمار می آیند اما آنچه که واقعا "ضرورت دارد، توسعه و نوسازی کشور جهت رفع گرسنگی و سایر احتیاجات است". (۱۱) این نکته درست است که نگاهداری سنتها نباید به معنای موزه‌ای کردن آنها و یا به خاطر تعدادی جهانگرد باشد که خواستار دیدن چیزهای "جالب" و "غیرمتعارف" (به ویژه از نقطه نظر ارزشهای غربی) هستند. مسئله بر سر یافتن راهی است که ضمن حفظ فرهنگ ملی امکان گام نهادن در جاده توسعه‌ای را که منطبق با این فرهنگ باشد، مهیا سازد.

در چنین حالی می توان از آن سنتهایی که نه معرف فرهنگ ملی هستند و نه به سود توسعه و ترقی، صرفنظر کرد و با انتخاب درست، مسئله سنت و پیشرفت را به گونه‌ای هماهنگ و همساز که به نفع بهبود بخشیدن به وضع زندگی همه ساکنان سرزمین باشد، مطرح کرد و به جستجوی راههای مناسب

پرداخت.

کشورهای آسیایی در راه پاسخگویی به مسایل یاد شده ناگزیر به برخورد با گذشته نزدیک خود که ناشی از تسلط استعمار است نیز هستند. استعمارگران تنها به ایجاد سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متناسب با نیازهایشان اقدام نکردند بلکه همراه با این تاسیسات به اشاعه و تحمیل فرهنگ خود و ارزشهای آن نیز پرداختند.

این تحمیل فرهنگی گاه تا آن اندازه وسعت و عمق پیدا کرد که مردم را از تکلم به زبان خود بازداشت و زبان بیگانه را رایج کرد. حال بدیهی است که برای تقویت مبانی هویت فرهنگی باید زبان بومی را جایگزین زبان بیگانه کرد. ولی چنین سیاستی به دوران مشکلات و دشواریها نخواهد بود. اگر کشوری با آغوش باز به استقبال این گونه مشکلات برود و از آنها بهراسد بی تردید از هویت خود روی گردانیده و عناصر لازم را برای یگانگی ملی خود از دست خواهد داد. استعمار در کشورهای آسیایی به مدد تاسیسات اداری خود قشر برگزیده‌ای را به فراگیری زبان، ادبیات، هنر و سایر جنبه‌های فرهنگی "کشور مادر" تشویق کرد و وابستگان به این قشرهای برگزیده را به صورت رسولان فرهنگی خود در کشورهای تحت سلطه تربیت کرد. مردم در این سیاست جایی نداشتند و آنچه به حساب نیامد فرهنگ

آنان بود. کشورهای آسیایی برای زدودن این آثار استعمار و تحکیم هویت فرهنگی خود راهی دراز و بس پیچیده در پیش دارند و باید با آگاهی و تکیه بر عناصر سازنده فرهنگ ملی خود به مقابله سختیها بروند. در این راه نمی توان تنها با حفظ میراث و نگاهداری سنتها به شکل نخستین آنها گام نهاد. یاری جستن از قدرت آفرینش و توانایی در نوآوری فرهنگی برای استمرار بخشیدن به فرهنگ ملی و آماده ساختن آن برای روبرویی با شرایط جدید بس مهم هستند. اگر فرهنگی نتواند در هر دورانی به خلاقیت های جدید بپردازد و گذشته را از نو تفسیر کند از باروری و شکوفایی باز خواهد ماند و رکود و رخوت بر سرنوشتش حاکم خواهد شد. کشورهای آسیایی با این مسئله، امروز شاید بیش از هر زمان درگیر باشند. طرد فرهنگ تحصیلی، بهره گرفتن از سنتها و میراث فرهنگی اگر با خلافت و نوآوری توأم نباشد نمی تواند درخت فرهنگ را آنچنان تنومند و استوار سازد که در برابر طوفانها و فربسهای فرهنگی جدید پایداری و ایستادگی کند. برای آسیاییان، به همین خاطر، توسعه فرهنگ نه تنها به هویت فرهنگی و ملی توجه دارد بلکه باید به عنوان عاملی برای تغییر اجتماع نبره کار رود. برای تغییر اجتماعی و کوشش در راه پیشرفت، الگوهای محیطی وجود دارد و توسعه فرهنگ در اینجا عجالی دارد برای آن که

به انتخاب درست یاری رساند. الگوی غربی پیشرفت احتمالا" نتایج گسترده و وسیعی را در کوتاه ترین مدت، امکان پذیر می کند. لیکن در پیروی از الگوی غربی این سوال پیش می آید که چگونه می توان بدون مواجهه با "از خود بیگانگی" به توسعه مورد نظر رسید. (۱۲) در مقابل الگوی غربی می توان الگوی دیگری را انتخاب کرد که کندتر و آهسته تر به سوی پیشرفت می رود لیکن اساس محکمتری را در نظر دارد و در ارتباط با فرهنگ ملی و تحرک اجتماعی نتایج مطمئن تری را عرضه می کند.

روشن است که الگوهای توسعه به همین دو الگو ختم نمی گردد. لیکن اگر این دو الگو را به عنوان دو راه حل پایه ای در نظر بگیریم سایر الگوها یا جنبه تلفیقی خواهند داشت و یا نوعی میان بر عرضه خواهند کرد.

خصوصیاتی که برای دو الگوی به اصطلاح پایه ای بر شمرده شد گرچه نشان دهنده تمایز این دو الگوست لیکن واقعی به مقصود نیست. الگوی غربی پیشرفت تنها از خود بیگانگی به بار نمی آورد. این الگو در بسیاری از کشورهای جهان و اکثر کشورهای آسیایی حتی ایجاد یک اقتصاد مستقل ملی را ممکن ساخت

۱۱ - همانجا ص. ۸

۱۲ - همانجا ص. ۱۷

و اگر "نتایجی گسترده و وسیع در مدتی کوتاه" به بار آورده است چندان عمیق و ژرف نبوده‌اند. البته در زمان مابرای برنامه‌ریزی توسعه ملی نمی‌توان واقعیت‌های اقتصادی در سطح بین‌المللی را نادیده گرفت و پنداشت که بی‌نیاز به دست‌آوردهای علمی دیگران می‌توان یک تنه به همه چیز دست یافت.

بهره‌گیری از تجربیات سایر ملل همواره و برای همه سودمند است به‌ویژه برای کشورهایی که به‌رحال به منظور تحول اساسی در بنیادهای اقتصادی - اجتماعی خود و دسترسی به توسعه عمومی نمی‌خواهند همان زمانی را که غربیان طی کردند، پشت سر بگذارند.

توسعه فرهنگی برای آسیایان زمینه‌های تحرک اجتماعی را فراهم می‌آورد و کوشش‌های آنها را در راه پیشرفت با نتیجه مثبت روبرو می‌گرداند. اگر کشوری با جریان‌هایی که در جهان ما رخ می‌دهد به صورت انفعالی برخورد کند و عزمی را سخ و ازادهای قاطع نداشته باشد و بر فرهنگی پویا و آفریننده تکیه نزنند هم از توسعه اقتصادی راستین محروم می‌ماند و هم باید به قبول آثار ناخوشایند آن در فرهنگ ملی خود تن دردهد. توسعه فرهنگی برای آسیایان به معنای آنست که زمینه‌های تغییر اجتماعی را فراهم آورد و افق‌هایی منطبق با شرایط و فرهنگ ملی در برابر آنها بگشاید. بدین معنا توسعه فرهنگی

فعالیتی خاص عده‌ای قلیل از نخبگان نمی‌تواند باشد. باید حوزه‌کسانی را که از امکانات و ثمرات فرهنگی بهره‌مند می‌شوند هرچه بیشتر گسترده کرد و به مردمان این امکان را داد که "خود در روند فرهنگی شرکت کنند" (۱۳)

در افریقا با وجود تفاوت‌های فرهنگی بسیار با آسیا مسائل مشابهی مطرح هستند. در سندی که برای کنفرانس بین‌المللی درباره سیاست‌های فرهنگی در افریقا در غنا (۱۴) تدارک دیده شد به نکات زیر برمی‌خوریم:

۱ - به‌هنگام تحصیل استقلال اکثر کشورهای افریقایی به توسعه اقتصادی اولویت مطلق دادند. بعدها به‌ویژه در پنج سال اخیر مسئولان سیاسی احساس کردند که به توسعه فرهنگی کشورهایشان نیز نیاز هست.

۲ - در کشورهای افریقایی تأکید بر هویت ملی مهم قلمداد می‌شود.

۳ - هدف توسعه فرهنگی باز یافتن استقلال ملی در همه زمینه‌هاست.

۴ - هدف توسعه فرهنگی تغییری است ریشه‌ای در نگرش و رفتار که باید به اعتماد بیشتر به ارزش‌های ملی منجر شود. هدف آن برقراری دوباره فرهنگ ملی و احیاء ارزش‌های سنتی است.

۵ - توسعه فرهنگی به عنوان نیروی محرک

۸- تنوع فرهنگی که روزی عاملی برای تفرقه و جدایی در هر کشور بود، امروز چون سرمایه‌ای ملی نگریسته می‌شود. سیاست فرهنگی هر کشور عاملی مهم در راه ایجاد وحدت ملی است.

در اینجا لازمست اشاراتی به نظرهای "لثوپولدسدار سنگور" که از مدت‌ها پیش به اتفاق باران دوران جوانی‌اش به فرهنگ سیاه داشته نیز اشاره کنیم. سنگور می‌گوید "سیاهان دارای فرهنگ بوده‌اند، فرهنگی که با نشان دادن آن به جهانیان شایسته دفاع است" (۱۶) اصطلاح "نگریتود" محصول دورانی است که سنگور به اتفاق امه‌سزر و داماس در پاریس به خاطر از بین بردن احساس حقارت در بین سیاهان به سبب رنگ پوست مبارزه می‌کردند و سیاهان را به خودآگاهی و غرور فرهنگی می‌خواندند. سنگور می‌گوید "ما سیاهان به خصوص در امر هنری هیچ

توسعه اقتصادی و هدف نهایی توسعه به‌طور کلی است. بدینسان فرهنگ محصولی برای مصرف نیست بلکه باید چون یک رویه (۱۵) در جهت تأکید بر شخصیت اصلی نگریسته شود.

۶- استعمار و جامعه مصرف، جوامع اروپایی را خراب کرده‌اند. فرهنگ اما سرمایه‌ایست که تمامی اعضای جامعه در آن سهیم‌اند. با ورود استعمار، فرهنگی بیگانه به سود یک اقلیت وارد شد. اکنون لازمست که به ریشه‌های اصلی بازگشت و ارزشهای را که به‌وسیله استعمارگران طرد شده بودند باز یافت. تعدادی از کشورها کوشش می‌کنند تسلط زبان و فرهنگ بیگانه را به‌دور بیاورند.

۷- بازگشت به گذشته را نباید ناشازگار با ایجاد یک جامعه صنعتی - فنی دانست. چنین کوششی همساز با ایجاد یک جامعه فرهنگی افریقایی است. از اینرو باید به گفتگوی فرهنگی پرداخت.

۱۳- همانجا ص. ۲۱

14. Intergovernmental Conference on Cultural Policies in Africa. ACCRA 27 Oct. - 6 Nov., 1975. "present situations and trends" UNESCO.
15. Attitude.

۱۶- فرهنگ و توسعه

مجله جاودان خرد ص. ۱. نشریه انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران سال دوم شماره دوم پاییز ۲۵۳۵

چیزی برای آموختن از دیگران سراغ نداریم". (۱۷)

سنگور به عامل فرهنگ اهمیت ویژه‌ای می‌دهد و در نطقی که به مناسبت هفتادمین سال تولدش در داکار پایتخت سنگال ایراد کرد به نقش و مقام فرهنگ در تکامل جامعه پرداخت. به نظر سنگور "سیاست باید در خدمت فرهنگ باشد و نه چنان که بدیختانه در اکثر کشورهای جهان سوم دیده می‌شود، فرهنگ در خدمت مقاصد سیاسی به‌کار گرفته شود". (۱۸)

چند نکته در پایان

۱ - آنچه در بالا آمد تنها باید به عنوان مقدمه‌ای بزرگ بحث گسترده تلقی شود. چنین بحثی می‌تواند در به دست دادن اسباب لازم برای تنظیم یک نظریه ملی در زمینه توسعه فرهنگی موثر واقع گردد.

۲ - بسیاری از زمینه‌های مربوط به توسعه فرهنگی نیاز به پژوهش‌های ژرف و تطبیقی دارد. بدون این پژوهش‌ها اقدام فرهنگی فاقد دورنگری و بی‌بهره از غنای لازم خواهد شد.

۳ - همانطور که دیده شد توسعه فرهنگی مفهومی است که در هر کشور شکلی خاص می‌یابد که ریشه‌های عمیقی در فرهنگ ملی دارد. توسعه فرهنگی چیزی نیست که به مدد مدل‌های بیگانه ممکن گردد و مسئولان یک کشور به خیال این که دیگران در این راه

سنگور ادامه می‌دهد و می‌افزاید "اگرچه در مسائل مربوط به کسب استقلال ملی، حق تقدم و اولویت با سیاست است ولی اصالت و تقدم بالذات نه تنها از لحاظ سیاست بلکه از نظر اقتصادی نیز باید همیشه از آن فرهنگ باشد. حتی من به خود حرات داده می‌گویم که استقلال فرهنگی به معنای "اراده برای فکر کردن و عمل کردن با خود و برای خود" شرط لازم و ضروری هرگونه استقلال و من جمله استقلال سیاسی است". (۱۹)

سنگور به نکته‌ای اشاره می‌کند که پیش از این نیز مطرح شده و آن این که فرهنگ نباید به عنوان عاملی فرعی و کمکی در توسعه اقتصادی تلقی شود بلکه به عنوان عامل اصلی در جریان استقلال

کار کرده‌اند خود را از تفکر و جستجو فارغ بدانند. امر فرهنگی هرگاه از تفسیر ملی و درونی به دور بماند چیزی مصنوعی و عنصری بیگانه خواهد شد.

۴- از اینرو آفرینش و نوآوری در کار فرهنگی اساس و پایه را تشکیل می‌دهد و هیچ سیاست فرهنگی نمی‌تواند به این مهم بی‌توجه بماند.

۵- برنامه‌ریزی فرهنگی اگر تنها به گسترده کردن حوزه دخالت دولت راه دهد و یا فقط توسط عناصر اداری تنظیم گردد بی‌تردید نتایج ناخوشایندی به بار می‌آورد.

۶- برنامه توسعه ملی برخلاف آنچه تاکنون توسط برنامه‌ریزان اقتصادی تصور می‌شد امری است فرهنگی. چنانچه برنامه توسعه ملی بدون توجه فرهنگی تنظیم گردد یا روشنتر بگوییم اگر فرهنگ جوهر برنامه توسعه ملی نباشد، نه می‌توان سخنی از توسعه ملی به میان آورد و نه اصولاً به توسعه‌ای درونی دست یافت. در چنین حالتی دیگر نمی‌توان در برنامه توسعه ملی به تنظیم چند اقدام فرهنگی بسنده کرد بلکه باید اساساً توسعه ملی را بر اساس فرهنگ پایه گذاشت.

۱۷- گفتاری در باب استعمار

نوشته امه سرر، انتشارات نیل ۱۳۴۵

۱۸- فرهنگ و توسعه ص. ۲۰

۱۹- همانجا ص. ۲۰